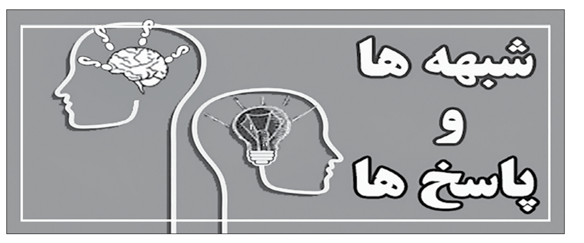

مناسبت‌های ملی مذهبی

*** گاهی به ذهن برخی می آید که چرا در ایران باید روز پدر، مادر، زن یا حتی دختر، با توجه به شخصیت‌های اسلامی نامگذاری شود؟ مگر ما کم اسطوره داشتیم، قهرمانانی مثل آرش و پوریای ولی و بزرگانی مثل سعدی، فردوسی، حافظ، مولانا، امیرکبیر و... چرا هیچ روزی در تقویم به نام اینها نیست؟**

– پس از ورود اسلام به ایران، ایرانیان با خوبی‌های فرهنگ اسلام آشنا شدند و با آغوش باز آن را پذیرفتند و پیوند عمیقی میان فرهنگ ایرانی و اسلامی ایجاد شد. گرچه نام‌آوران و بزرگان زیادی در ایران داشته‌ایم، اما پس از اسلام افتخار این افراد، پیروی از اسلام بوده است. ضمن آنکه کامل‌ترین و شاخص‌ترین افراد باید به عنوان الگو قرار بگیرند و پیامبر اکرم و اهل بیت ایشان دارای برترین ویژگی‌ها و شاخصه‌های انسانی هستند که اگر کسی با منش و سیره و روش زندگی آنها آشنا شود، صرف نظر از هر دین و آئینی، شیفته شخصیت آنها خواهد شد. از این جهت در پاسداشت این روزها از نام آن بزرگواران استفاده می‌شود. در عین حال شخصیت‌ها و بزرگان ملی نیز مورد احترام بوده و جایگاه ویژه‌ای میان ایرانیان دارند.

عوامل کاهش و افزایش روزی

نرگس دوست‌محمدی

براساس آیات قرآن، روزی هر کسی «مقسوم»(تقسیم شده) است و هر که همان چیزی را که مشیت شده به عنوان قسمت دریافت می‌کند؛ اما عواملی موجب کاهش یا افزایش روزی و رزق می‌شود. البته رزق، محدود به رزق مادی دنیوی نمی‌شود، بلکه رزق مادی اخروی و رزق‌های معنوی را نیز شامل می‌شود؛ زیرا رزق در اصل عطایای الهی در دنیا و آخرت است که می‌تواند همه نیازهای ضروری زندگی انسان را در بر می‌گیرد. بنابراین، عطایای الهی می‌تواند متاثر از عواملی، کاهش یا افزایش یابد. ازاین رو، شناخت این عوامل می‌تواند بسیار مهم باشد؛ زیرا بسیاری از مردم از کاهش رزق و روزی شکایت می‌کنند و درخواست دارند تا رزق آنان افزایش یابد و به‌ویژه از تنگدستی در رزق مادی دنیوی رها شوند و به آسایش و رفاه برسند.

انسان با ناسپاسی و کفران نعمت کاری می‌کند که رزق مقسوم خویش را از دست بدهد یا کاهش یابد. خدا در آیات قرآن بیان کرده که چگونه اقوامی به سبب کفران نعمت و ناسپاسی، از امنیت و اطمینان و رزق بسیار محروم شدند و خدا آنان را گرفتار گرسنگی و ترس یا کمبود یا تبدیل نعمت‌های پاک به نعمت‌های اندک و سخت کرده و حتی نابودی و نیستی را برای آنها رقم زده است.

عوامل از دست رفتن رزق یا کاهش آن

رزق‌های مادی و معنوی الهی در دنیا بر اساس مشیت الهی(رعد، آیه ۲۶؛ اسراء، آیه ۳۰)، قسمت شده و هر که به آن چیزی می‌رسد که برایش معین شده، خواه رزق مادی مانند خوراکی و مواد ضروری زندگی باشد، خواه نعمت ولایت و نبوت یا عزت یا حکومت یا مانند آنها.(زخرف، آیه ۳۲؛ هود، آیه ۸۸؛ آل عمران، آیات ۲۶ و ۲۷؛ واقعه، آیه ۸۲؛ المیزان، ج ۳، ص ۱۳۷) پس روزی هر کسی بر اساس قوانین ثابت الهی و بر میزان و مقدار معلوم، مشخص و معین شده و در اختیار بندگان قرار می‌گیرد و هرگز عطایای الهی در قالب رزق و روزی، بی‌برنامه و بی‌نظم و بی‌حد و اندازه نیست.(حجر، آیات ۲۰ و ۲۱؛ صافات، آیات ۴۰ و ۴۱؛ شوری، آیه ۲۷؛ طلاق، آیه ۲)

خدا به انسان‌ها هشدار می‌دهد که نباید گمان کنند چون هر چیزی بر اساس قسمت مشیت شده به افراد می‌رسد، پس هر کاری کنند این قسمت همچنان برقرار خواهد بود؛ زیرا رزق و روزی برای انسان دستخوش تبدیل و تغییرات بسیار است؛ بنابراین ممکن است انسان با انجام کارهایی، رزق مقسوم خویش را از دست بدهد یا آن را کاهش دهد. از مهم‌ترین عواملی که موجب می‌شود تا انسان رزق مقسوم خویش را از دست بدهد یا کاهش یابد، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. کفر: کافران به سبب کفر خویش دچار محدودیت در رزق و روزی می‌شوند و خدا کاری می‌کند تا آنان در امر روزی به اضطرار گرفتار آیند.(بقره، آیه ۱۲۶) البته ممکن است در زمانی در قالب سنت امهال و استدراج و نیز سنت پاداش عمل نیک در دنیا و پرهیز از ظلم در حق بندگان، به آنان در دنیا امکانات بسیاری داده شود، ولی همه آنها نسبت به نعمت‌های خیر و ابدی و باقی آخرت اندک است و خدا ناگهان کافران را به عذاب خویش می‌گیرد.(همان؛ زخرف، آیات ۳۲ تا ۳۵) از نظر قرآن، خدا خاستگاه هر چیزی از جمله رزق و روزی است و هیچ کسی نمی‌تواند در این امر دخالت داشته باشد(ملک، آیه ۲۱؛ آل عمران، آیات ۲۶ و ۲۷)، مگر در مقام خلافت الهی. بنابراین، این خدا است که نگهداری رزق دست اوست یا کم و زیاد و قبض و بسط می‌کند. پس مراجعه به کس دیگر به عنوان رازق باطل و موجب کاهش یا از دست رفتن رزق خواهد شد.(نحل، آیه ۵۶؛ شوری، آیه ۱۲؛ سباء، آیه ۳۶)

۲. ناسپاسی و کفران نعمت: انسان با ناسپاسی و کفران نعمت کاری می‌کند که رزق مقسوم خویش را از دست داده یا کاهش یابد.(نحل، آیه ۱۱۲؛ قصص، آیات ۸۱ و ۸۲؛ سباء، آیات ۱۵ تا ۱۷) خدا در این آیات بیان کرده که چگونه اقوامی به سبب کفران نعمت و ناسپاسی، از امنیت و اطمینان و رزق بسیار محروم شدند و خدا آنان را گرفتار گرسنگی و ترس یا کمبود یا تبدیل نعمت‌های پاک به نعمت‌های اندک و سخت کرده و حتی نابودی و نیستی را برای آنان رقم زده است.(همان)

شکر نعمت‌های الهی که همان استفاده درست از نعمت است، موجب می‌شود تا افزون بر افزایش روزی و رزق خود انسان از نظر وجودی افزایش ظرفیت پیدا کند و مراتب شرح صدر او به گونه‌ای افزایش یابد که بتواند از نعمت‌های برتر و بزرگ‌تر الهی برخوردار شود.

۳. اسراف در مصرف: انسان باید در استفاده از رزق مادی اعتدال و میانه‌روی را مراعات کند و زیاده روی و اسراف در مصرف نداشته باشد؛ زیرا این عمل موجب می‌شود تا نه تنها شخص مغضوب الهی شود و رزق و روزی خود را از دست دهد، بلکه جان خویش را در سر اسراف در مصرف بگذارد؛ زیرا طغیانگری در این امور موجب می‌شود تا گرفتار سقوط شود.(طه، آیه ۸۱)

۴. خودپسندی و خودخواهی و نادیده گرفتن خدا: از دیگر عواملی که موجب نابودی رزق و حتی انسان می‌شود، گرفتاری به خودپسندی و خودخواهی و انکار نقش خدا در رزق است؛ زیرا چنین شخصی گمان می‌کند که دارایی‌هایی که در اختیار اوست با علم و تخصص خودش به دست آمده و پیامد کار و تلاش علمی اوست؛ چنان‌که قارون چنین تفکری داشته و در نهایت خود و مالش نابود شد.(قصص، آیات ۷۶ تا ۸۲) البته این رفتارها ریشه در دنیاطلبی و توجه بیش از حد به ثروت دنیوی و نادیده گرفتن خدا و آخرت دارد.(همان)

عوامل رزق خوب و فراوان

رزق خوب و ارزشمند آن است که «حلال و طیب» باشد؛(مائده، آیه ۸۸) چنین رزق و روزی، همان روزی نیک است که انسان به درستی و راستی می‌تواند از آن بهره مند شود. از نظر قرآن رزق خوب و به تعبیر قرآن«رزق کریم» برای کسانی است که دارای صفاتی چون ایمان(بقره، آیات ۲۵ و ۲۱۲؛ انفال، آیات ۲ تا ۴ و ۷۴؛ طلاق، آیه ۱۱)، اخلاص در کارها(صافات، آیات ۴۰ و ۴۱)، اطاعت از خدا و پیامبر(احزاب، آیات ۳۰ و ۳۱)، انفاق از روزی‌های خداداد(انفال، آیات ۳ و ۴)، اقامه نماز(همان)، پناه‌دهی به مهاجران(انفال، آیه ۷۴)، هجرت در راه خدا(همان)، یاری و نصرت دین(همان)، رعایت تقوای الهی(بقره، آیه ۲۱۲؛ مائده، آیه ۸۸؛ حج، آیه ۵۰؛ طلاق، آیات ۲ و ۳)، توبه از گناه(مریم، آیات ۶۰ و ۶۲)، انجام کارهای نیک(همان؛ حج، آیه ۵۰)، جهاد در راه خدا(انفال، آیه ۷۴)، پرداخت زکات(نور، آیات ۳۷ و ۳۸)، یاد خدا(همان)، عبادت و بندگی(آل عمران، آیه ۳۷)، پاکی اخلاقی با عفت و حیاورزی (نور، آیه ۲۶)، نیک کرداری و پاکدامنی و پرهیز از فحشاء(همان)، درخواست از خدا برای رزق و افزایش آن(بقره، آیه ۱۲۶؛ ابراهیم، آیات ۳۵ و ۳۷) و مانند آنها باشند. شکر نعمت‌های الهی که همان استفاده درست از نعمت است، موجب می‌شود تا افزون بر افزایش روزی و رزق، خود انسان از نظر وجودی افزایش ظرفیت پیدا کند و مراتب شرح صدر او به گونه‌ای افزایش یابد که بتواند از نعمت‌های برتر و بزرگ‌تر الهی برخوردار شود.(ابراهیم، آیه ۷) البته از نظر قرآن، افزایش رزق و روزی تا آن اندازه‌ای است که انسان «بغی»(تجاوز) و طغیان نکند؛ زیرا اصولا انسان وقتی از نظر رزق مادی در رفاه کامل قرار گیرد، «بغی» و تجاوزگری پیشه می‌کند(شوری، آیه ۲۷) و طغیان می‌ورزد و طاغی می‌شود.(علق، آیات ۶ و ۷)

غفلت

سقوط تا مرز حیوانیت

بررسی سیمای غفلت و غافلان در قرآن

عباس محمدیان

وَلَاتَکُن مِّنَ الْغَافِلِینَ ﴿۲۰۵﴾
اعراف، آیه ۲۰۵
از غافلین
نباشید
خدا
Charging...

غفلت غیر از فراموشی است؛ غافل کسی است که به سبب عدم یا کمی مراقبت و مواظبت نسبت به چیزی بسیار مهم، کاری را انجام می‌دهد که تبعات و پیامدهای جبران ناپذیری به دنبال دارد؛ مثلا کسی که در دنیا سرگرم زندگی دنیوی می‌شود و از خدا و آخرت غافل می‌شود، برای خویش دوزخ می‌خرد و از بهشت محروم می‌شود.

با آنکه انسان پیش از نزول به عالم دنیا، با همه هستی خویش ربوبیت خدا را شهادت می‌دهد، اما پس از نزول به دنیا، چنان سرگرم دنیا می‌شود که از حقیقت وجودی‌اش یعنی ربوبیت خدا، غافل می‌شود و این‌گونه فلسفه و سبک زندگی غیر الهی را در پیش می‌گیرد که سعادت دنیوی و اخروی او را به مخاطره می‌اندازد.

بنابراین، شناخت عوامل و بسترهای غفلت بسیار مهم است؛ زیرا اگر انسان بداند چه چیز یا چه چیزهایی او را گرفتار غفلت می‌کند، تلاش می‌کند تا از آن عوامل اجتناب کند.

همچنین از نظر قرآن، آگاهی و شناخت آثار گوناگون غفلت خود بیانگر این معنا خواهد بود که انسان چگونه با غفلت خویش می‌تواند زندگی بلکه ابدیت خود را تباه کند، لذا بخشی از آموزه‌های قرآن به بیان آثار غفلت به‌ویژه غفلت از خدا و آخرت اختصاص دارد.

آثار زیانبار غفلت

غفلت دارای آثار زیانباری است. این آثار بخشی به ساحت اندیشه و انگیزه و بخشی دیگر به ساحت عذاب‌های دنیوی و اخروی باز می‌گردد.

کسی که گرفتار غفلت می‌شود نه تنها شناختی درست از خویش و موقعیت خود در هستی و زندگی ندارد، بلکه در رفتار اخلاقی نیز سقوط می‌کند و رفتاری را در پیش می‌گیرد که آسیب جدی به خود و دیگران وارد می‌سازد.

از نگاه قرآن برخی از آثار زیانبار غفلت عبارتند از: گمراهی و عدم پذیرش راه رشد و تعالی(اعراف، آیه ۱۷۹)، شرک‌ورزی نسبت به خالقیت و ربوبیت خدا(مؤمنون، آیات ۸۴ تا ۸۶)، غفلت از آخرت(اعراف، آیات ۵۰ و ۵۱؛ طه، آیات ۱۲۴ تا۱۲۶)، ترک عبادت خدا و گرفتاری به عبادت غیر خدا(انبیاء، آیات ۹۷ و ۹۸)، ارتداد(نحل، آیات ۱۰۶ تا ۱۰۸)، انکار آخرت(واقعه، آیات ۶۱ و ۶۲)، تردید در معاد و استبعاد آن(مؤمنون، آیات ۸۲ و ۸۳)، پیروی از هواهای نفسانی به جای عقل فطری و نقل وحیانی(کهف، آیه ۲۸)، ظلم به خود و دیگران(انبیاء، آیه ۹۷)، تکذیب رسالت پیامبران(زمر، آیات ۲۵ تا ۲۷)، ترک دستورهای الهی(مؤمنون، آیات ۵۳ و ۵۴)، گرایش به دنیا بلکه ترجیح دنیا به آخرت و زندگی ابدی در بهشت(کهف، آیه ۲۸)، انحطاط و سقوط انسان از انسانیت تا سطح حیوانیت بلکه نبات و جماد(اعراف، آیات ۱۴۶ و ۱۷۹)، مسخ شدن به حیواناتی چون خوک و بوزینه(اعراف، آیات ۱۶۳ تا ۱۶۶)، نابودی با عذاب‌هایی چون زنده به گور شدن(قصص، آیات ۷۶ تا ۸۱)، تکبر و خودبرتربینی(اعراف، آیه ۱۴۶)، فریفتگی و سرگرم شدن به زینت‌های دنیوی و اصالت بخشی به آن(انعام، آیات ۱۳۰ و ۱۳۱)، خسران ابدی و از دست رفتن فرصت عمر(نحل، آیات ۱۰۷ تا ۱۰۹)، حسرت در قیامت به سبب از دست دادن فرصت عمر(مریم، آیات ۳۷ و ۳۹؛ انبیاء، آیه ۹۷)، تنگی معیشت در زندگی دنیوی(طه، آیه ۱۲۴)، کوری در آخرت(همان)، گرفتاری در انواع گناه و اعمال زشت و ناروا(یونس، آیات ۷ و ۸)، جرات بر گناه و کردارهای زشت و منکرات(فصلت، آیات ۲۱ و ۲۲؛ مؤمنون،آیات ۶۲ و ۶۳)، مانع ایمان‌آوری(اعراف، آیه ۱۴۶)، مانع بصیرت (طه، آیات ۱۲۴ تا ۱۲۶؛ یس، آیات ۳ تا ۹)، مانع تأثیرپذیری از انذارهای الهی پیامبران(مریم، آیه ۳۹؛ یس، آیات ۳ تا۱۰؛ مریم، آیه ۳۹)، مانع رشد و رسیدن به کمال(اعراف، آیه ۱۴۶)، محرومیت از شناخت و مهر شدن راه‌های شناختی و ادراکی(نحل، آیات ۱۰۷ و ۱۰۸)، محرومیت از عنایت خدا(طه، آیات ۱۲۲ و ۱۲۴) و نصیحت‌ناپذیری و عدم پذیرش خیرخواهی ناصحان(حجر، آیات ۷۰ تا ۷۲) و مانند آنها. غافلان چون از حق و حقیقت دور هستند نباید از آنان اطاعت کرد؛ زیرا آنان به جای آنکه تابع عقل فطری و نقل وحیانی باشند، تابع هواهای نفسانی هستند و در هر کاری افراط دارند و از اعتدال به دورند.(کهف، آیه ۲۸) غافلان در حال غفلت به عذابی ناگهانی در دنیا گرفتار می‌شوند(اعراف، آیه ۹۵؛ زمر، آیه ۲۵)؛ زیرا گوششان به هشدارها و انذارهای الهی بدهکار نیست و توجهی به انذار نسبت به عذاب ناگهانی سخت ندارند.(انعام، آیات ۲۴ تا ۲۷؛ انبیاء، آیات ۳۸ و ۴۰؛ شعراء، آیات ۲۰۱ و ۲۰۲)

غافلان چون از حق و حقیقت دور هستند نباید از آنان اطاعت کرد؛ زیرا به جای آنکه تابع عقل فطری و نقل وحیانی باشند، تابع هواهای نفسانی هستند و در هر کاری افراط دارند و از اعتدال به دورند.

غافلان نمی‌توانند هیچ عذر و بهانه‌ای برای غفلت خویش بیاورند؛ زیرا خدا در روز الست از آنان عهد و میثاق گرفته تا به گونه‌ای در دنیا زندگی کنند که از اصول غافل نشوند و زینت‌های دنیوی، آنان را از اصول باز ندارد و با اهتمام به آن اصول خود را از غفلت باز دارند.(اعراف، آیه ۱۷۲) البته اگر اتمام حجتی نسبت به آنان نشده باشد و خدا افزون بر عهد الست با آنان دوباره در دنیا اتمام حجت نکرده و آنها را به هدایت وحیانی به سوی حق و اصول الهی دعوت نکرده بود، آنان می‌توانستند بهانه و عذری داشته باشند، اما خدا با اتمام حجت آنان هرگونه بهانه و عذری را از آنان ستانده است.(انعام، آیات ۱۳۰ و ۱۳۱) انذارهای پیامبران و نیز پیامبر اکرم(ص) نسبت به «یوم الحسره» هرگونه بهانه‌ای را از آنان گرفته است و آنان نمی‌توانند مدعی این معنا باشند که یک بار در الست با ما عهد بسته شده و ما در دنیا دچار سرگرمی و غفلت شدیم؛ زیرا خدا دوباره به آنان اتمام حجت کرده و انذارهای لازم و کافی و وافی را داده است.(مریم، آیه ۳۹) غافلان چنان سرگرم دنیا می‌شوند که اصولاً دعوت پیامبران را گوش نمی‌دهند، بلکه حتی گاه بدتر به تمسخر می‌گیرند و خواهان تعجیل در عذابی می‌شوند که پیامبران وعده می‌دهند؛ در حالی که همین تمسخرکنندگان چنان ناگهان به دام مکر و کید الهی می‌افتند که نمی‌فهمند از کجا و چگونه خورده‌اند و به عذاب دنیوی و ابدی گرفتار آمده‌اند.(عنکبوت،آیه ۵۳؛ شعراء، آیات ۲۰۰ تا ۲۰۲)

بسترهای غفلت

مهم‌ترین عامل غفلت انسان نسبت به حقایق هستی پیش رو، سرگرمی به زینت‌های دنیوی و بی‌توجهی به اهداف خلقت از جمله عبادت و عبودیت است. این سرگرم شدن به دلیل تأثیرپذیری از هواهای نفسانی از شهوت و غضب و وسوسه‌های شیطانی و فریبکاری و غرور اوست. بنابراین، می‌توان گفت که همه بسترها و زمینه‌های غفلت را باید جزو مصادیق این امور دانست.

اموری چون سرگرمی به آرزوهای ناچیز(حجر، آیات ۲ و ۳)، برخورداری از نعمت‌های دنیوی و عمر طولانی(انبیاء، آیات ۴۲ و ۴۴)، عدم اندیشه‌ورزی(انعام، آیه ۳۲؛ اعراف، آیه ۱۶۹)، تزیین‌گری اعمال زشت توسط شیطان(انعام، آیات ۴۲ و ۴۳)، دنیادوستی و سرگرم شدن به آن(نحل، آیات ۱۰۷ و ۱۰۸؛ عنکبوت، آیه ۶۴؛ انسان، آیه ۲۷)، سطحی‌نگری و ظاهربینی در زندگی دنیوی(روم، آیه ۷)، فریبندگی ظواهر دنیوی(همان؛ انعام، آیه ۳۲)، موقعیت برتر اقتصادی و اجتماعی(مریم، آیات ۷۳ و ۷۵)، مهر شدن قوای ادراکی(نحل، آیات ۱۰۶ تا ۱۰۸؛ اعراف، آیه ۱۷۹) و مانند آنها از اموری است که انسان را از حقایق و اهداف اصلی خلقت غافل می‌کند و به جای عبادت خدای رب العالمین و تلاش برای سعادت اخروی، در دام عبادت شیاطین و بتان و سرگرم شدن به دنیا و زشتکاری‌ها می‌افتد. غافلان نسبت به اموری چون حقیقت ربوبیت و خالقیت خدا(اعراف، آیا ۱۷۲ و ۱۳۴ و ۱۳۵؛ یونس، آیه ۱۲)، قیامت و حسابرسی آن(مریم، آیه ۳۹؛ انبیاء، آیه ۱؛ ص، آیه ۲۶)، ثبت اعمال در دنیا(عنکبوت، آیات ۶۲ تا ۶۴)، آیات الهی(انعام،آیه ۱۳۱)، رضوان الهی(حدید، آیه ۲۰)، عذاب الهی در دنیا و آخرت(شعراء، آیات ۲۰۰ و ۲۰۱)، دین و معارف الهی(اعراف، آیات ۱۷۶ و ۱۷۹)، دعوت پیامبران(انعام، آیات ۴۲ و ۴۳)، فطرت الهی و گرایش آن(انعام، آیات ۴۰ و ۴۱ و ۶۳ و ۶۴)، عهد الست(اعراف، آیه ۱۷۲)، علم الهی(نجم، آیه ۳۲)، قرآن(انبیاء، آیات ۱ تا ۳)، مرگ و بازگشت به آخرت(منافقون، آیه ۱۰) و مانند آنها بی‌توجه می‌شوند. این‌گونه است که دنبال مال و ثروت و قدرت دنیوی می‌روند و برای آنان اصالت می‌یابد و به تجارت و خرید و فروش بدون در نظر گرفتن آخرت می‌پردازند(نور آیه ۳۷) و تکاثر و جمع ثروت و قدرت برای آنان اصالت می‌یابد(تکاثر،آیات ۱ و ۲) به قدرت و ثروت و امتیازات‌های اجتماعی تفاخر می‌ورزند(همان) و غرق انواع گناهان می‌شوند(مائده، آیات ۹۰ و ۹۱) و به این نکته توجه ندارند که اگر وضعیت خوبی از نظر اقتصادی و سلامتی و مانند آنها دارند چیزی جز گرفتاری در سنت استدراج و امهال نیست.(انعام، آیه ۴۴؛ اعراف، آیات ۹۴ و ۹۵) کسی که گرفتار غفلت از خدا می‌شود، خدا را از دلش می‌راند و یادی از خدا نمی‌کند؛ زیرا دنبال تجارت و دنیاگرایی و مانند آنها است.(کهف، آیه ۲۸؛ نور، آیه ۳۷)

مهم‌ترین عامل غفلت انسان نسبت به حقایق هستی پیش‌رو سرگرمی به زینت‌های دنیوی و بی‌توجهی به اهداف خلقت از جمله عبادت و عبودیت است. این سرگرم شدن به دلیل تأثیرپذیری از هواهای نفسانی از شهوت و غضب و وسوسه‌های شیطانی و فریبکاری و غرور اوست.

علت برخورداری حضرت معصومه(س) از مقام شفاعت

آیت‌الله جوادی آملی

منزلت برای انسان از آن جهت که یک روح ملکوتی دارد و آن روح ملکوتی، نه زن است نه مرد قابل تحصیل است؛ چون بدن انسان یا به صورت زن یا به صورت مرد ساخته شده است؛ وگرنه جان و روح انسان که امر ملکوتی است مثل فرشته‌ها، نه مرد است و نه زن. روح نه مذکر است نه مؤنّث؛ چون بدن نیست، جسم

نیست، ماده نیست؛ لذا کمال‌ها و معارف را، هم زنها می‌توانند فراهم بکنند هم مردها.

شرط ورود به بهشت برای زائر کریمهٔ اهل بیت(س)

از آنجا که حضرت فاطمه معصومه (س)که از دودمان نبوت و ولایت است، به جایی می‌رسد که امام هشتم و امام نهم(سلام الله علیهما) درباره زیارت او توصیه و سفارش و دستور و برنامه دارند.

از وجود مبارک امام هشتم علی‌بن‌موسی‌الرضا(ع) رسیده است که خواهر ما فاطمه معصومه در قم مدفون است [و] هر کس این بانو را زیارت کند بهشت برای او است و از وجود مبارک امام نهم امام محمد تقی(ع) روایت شده است که عمّه من فاطمه معصومه(س) در قم مدفون است و هر کس آن حضرت را زیارت کند بهشت برای او است. اعمالی که باعث ورود در بهشت است یکسان نیست؛ بعضی از عمل‌های خیر باعث می‌شود انسان به بهشت راه پیدا کند و بعضی از اعمال خیر سبب می‌شود که بهشت در اختیار او قرار بگیرد، نه او در اختیار بهشت، لذا سرّ اینکه وجود مبارک امام هشتم و امام نهم(سلام‌الله علیهما) فرمودند هرکس کریمه اهل‌بیت، فاطمه معصومه (س) را زیارت کند بهشت برای او است، بدین خاطر است که او اهل ولایت است، اگر کسی پیوند ولایی با دودمان عصمت و طهارت داشته باشد، می‌کوشد که رایحه ولایت و طعم ولایت در هستی او پدید آید و خود جزء اولیای الهی بشود، اگر کسی جزء اولیای خدا و «ولیّ‌الله» شد، در آن صورت بهشت مشتاق او است.

از وجود مبارک امام رضا(ع) روایتی به ما رسیده است که فرمود: اگر کسی خواهرم، کریمه اهل‌بیت،فاطمه معصومه را «عارفاً بحقّها» زیارت کند بهشت برای او ثابت است، معلوم می‌شود کریمه اهل‌بیت، فاطمه معصومه(س) حقّی دارد که بعضی از زائران به حقّش عارف هستند و برخی عارف نیستند و آن حضرت را تنها به عنوان خواهر امام و دختر امام و عمه امام می‌شناسند و زیارت می‌کنند که اینها بخشی از فضیلت و ثواب را دریافت می‌کنند، اما به ثواب کامل راه نمی‌یابند. لیکن برخی دیگر از زائرین آن حضرت حقّ این کریمه را می‌شناسند که امام هشتم فرمود هر کس خواهرم را «عارفاً بحقّها» زیارت کند بهشت برای او است.

آنها که اهل بهشتند به برکت شفاعت، درجاتشان رفیع می‌شود همه شیعیان و کسانی که دینشان مورد رضایت خداوند است نیازمند به شفاعتند، یا در نجات از جهنّم یا در تخفیف از عذاب و ورود به بهشت یا ترفیع درجات بهشت.

مقام شفاعت کریمه اهل‌بیت(س)

در زیارتنامهٔ حضرت فاطمهٔ معصومه(س) می‌خوانیم: «یا فاطمةُ إشفَعی لیّ فی الجنةُ فإن لَکِ عِندَ الله شأناً من الشأن»، کسی حق شفاعت دارد که در کنار عدالت الهی از مظاهر اسمای حسنای خدا باشد. خداوند اگر با عدل خودش با ما رفتار بکند بسیاری از انسان‌ها آسیب خواهند دید، ولی اگر رحمت او ضمیمه عدل او شود در این صورت به این کار «شفاعت» می‌گویند.

لذا اگر حضرت فاطمه معصومه (س)به این مقام رسیده است که همه بزرگان، همه علما، همه مراجع، در کنار بارگاه ملکوتی او عرض می‌کنند: «یا فاطمةُ إشفَعی لیّ فی الجنة..» معلوم می‌شود که حقّ شفاعت دارد، شما می‌بینید همه مراجع بزرگ در کنار قبر کریمهٔ اهل بیت(س) می‌گویند از ما شفاعت نما، زیرا در قیامت همگان به شفاعت خاندان پیغمبر(علیهم‌السلام) نیازمندند.

آنها که اهل بهشتند به برکت شفاعت، درجاتشان رفیع می‌شود، همه شیعیان و کسانی که دینشان مورد رضایت خداوند است نیازمند به شفاعتند، یا در نجات از جهنّم یا در تخفیف از عذاب و ورود به بهشت یا ترفیع درجات بهشت. به هر تقدیر در همه این مراحل و درجات به شفاعت نیازمندند. اینکه همه بزرگان در پیشگاه این کریمه عرض می‌کنند «إشفَعی لیّ فی الجنةُ فإن لَکِ عِندَ الله شأناً من الشأن»، معلوم می‌شود که وجود مبارک این کریمه از ولایت الهی برخوردار است و با قرآن همراه است و از قرآن جدا نمی‌شود، چنین مقامی را اگر کسی بشناسد و آن حضرت را با این معرفت زیارت کند استحقاق بهشت را خواهد داشت.

همهٔ این امور نشان می‌دهد که حضرت فاطمه معصومه(س) به چه جایگاهی رسیده است که امام هشتم و امام نهم(سلام الله علیهما) هم ترغیب کرده‌اند که آن حضرت را زیارت کنید به نحوی که وجود مبارک امام رضا(ع) زیارتنامه خاصی مقرر کرده است و هم در این زیارتنامه جملاتی را بیان فرمودند که نشانه مقام و منزلت والای حضرت فاطمه معصومه (س) است.

پایگاه اطلاع‌رسانی اسراء

باتقواست اما عقلش در چه حدی است؟

بعضی از دوستان میرزای شیرازی گفتند: ما نامه‌ای خدمت ایشان نوشتیم و از ایشان برای یک ملایی که در یکی از شهرستان‌ها بوده است، تأیید خواستیم. مرتب نامه به ایشان نوشتیم که فلان شخص در این شهر مردی است خیلی عالم، در این حد عالم است، مجتهد است و خیلی هم باتقوا، شما ایشان را تأیید کنید. می‌گوید: ما نامه نوشتیم، میرزا جواب نداد. بار دیگر نامه نوشتیم، باز میرزا جواب نداد. تا بالاخره آن کسی که این‌همه او را تأیید می‌کرده می‌رود سامره که چرا میرزا جواب نداد؟ رفت و گفت: آقا! چرا ما هر چه برای این آقا تأیید خواستیم شما تأیید نکردید؟ میرزا فرمود: تو همواره در نامه‌هایت نوشتی که این چقدر عالم است و چقدر باتقواست، در یک نامه‌ات ننوشتی که عقلش در چه حدی است؟

من نمی‌توانم کسی را فقط به دلیل علم و تقوا تأیید کنم درصورتی‌که برای من محرز نیست که از نظر عقل و تدبیر و هوشیاری و درک شرایط زمان و درک و شناخت مردم در چه حدی است. بسیار خوب، آدم عالم و باتقوا برای خودش آدم خوبی است، اما من نمی‌توانم مقدّرات اسلامی مردم را در دست کسی بدهم که عقلش برای من محرز نیست.

*** استاد مطهری، آشنایی با قرآن، ج۸، صص۱۵۰-۱۴۸ (با تلخیص)**

چراغ راه

عالم جاهل یعنی عالم بی‌عمل

قال الامام علی(ع): «رب عالم قد قتله جهله، و علمه معه لاینفعه».

امام علی(ع) فرمود: چه بسا دانشمندی که جهلش او را کشته است، و در حالی که علم به همراه او است، اما در واقع به حالش سودی نمی‌بخشد.(۱)

۱- نهج‌البلاغه- حکمت ۱۰۷

حکایت خوبان

نتیجه غرور و خودبرتربینی عابد

روزی حضرت عیسی(ع) از صحرایی می‌گذشت. در راه به عبادتگاهی رسید که عابدی در آنجا زندگی می‌کرد. حضرت با او مشغول سخن گفتن شد. در این هنگام جوانی که به کارهای زشت و ناروا مشهور بود از آنجا گذشت. وقتی چشمش به عیسی(ع) و مرد عابد افتاد پایش سست شد، و از رفتن بازماند و همان‌جا ایستاد و گفت: خدایا من از کردار زشت خویش شرمنده‌ام. اکنون اگر پیامبرت مرا ببیند و سرزنشم کند چه کنم؟ خدایا عذرم را بپذیر و آبرویم را مبر. مرد عابد تا آن جوان را دید سر به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا! مرا در قیامت با این جوان گناهکار محشور مکن. در این هنگام خدای متعال به پیامبرش وحی فرمود که به این عابد بگو: ما دعایت را مستجاب کردیم و تو را با این جوان محشور نمی‌کنیم، چرا که او به دلیل توبه و پشیمانی از گناه، اهل بهشت است و تو به دلیل غرور و خودبینی اهل دوزخ!(۱)

۱- کیمیای سعادت، ج ۱، ص ۱۰۵

پرسش و پاسخ

شرایط دعوت به دین و ابلاغ پیام الهی

پرسش:

دعوت به دین و ابلاغ پیام الهی به مخاطبین از منظر آموزه‌های وحیانی چه شرایط و ویژگی‌هایی دارد؟

پاسخ:

قرآن کریم از زبان انبیای دیگر و همچنین پیامبر اکرم(ص) شرایط و ویژگی‌های خاص دعوت به دین و ابلاغ پیام الهی به مخاطبین را بیان کرده است:

۱- ابلاغ پیام

قرآن کریم در آیات بسیاری برای دعوت به دین «سخن بلاغ» را آورده که کلمه بلاغ به معنی رساندن پیام است. «و ما علینا الا البلاغ المبین» و جز رساندن صریح پیام الهی وظیفه‌ای نداریم.(یس- ۱۷) در واقع قرآن هم کلمه بلاغ را به تنهایی به کار برده است: «و ان علیک الا البلاغ» وظیفه‌ات رساندن پیام الهی است و بس.(شوری- ۴۸) و هم بلاغ مبین که در بیشتر آیات ابلاغ پیام با صفت مبین آمده است. یعنی آن دعوت‌کننده و مبلغی در هدف خود به نتیجه می‌رسد که بلاغش مبین باشد. در عین اینکه در اوج حقایق است ساده باشد، روشن باشد، قابل فهم عام بوده و مردم حرفش را بفهمند و درک کنند. افرادی که ابلاغ پیامشان با کلمات سخت و پیچیده همراه باشد. مصداق بلاغ مبین نیستند. تمام مخاطبان پیامبر اکرم(ص) و علی(ع) به هنگام سخنرانی و ابلاغ پیام الهی به اندازه ظرفیت خودشان از این سخنان استفاده می‌کردند و می‌فهمیدند.

۲- خیرخواهی و اخلاص در ابلاغ پیام

در قرآن کریم راجع به ابلاغ و دعوت، کلمه نصح از زبان داعیان الهی زیاد آمده است، نصح یعنی خیرخواهی به معنی خلوص آمده و در لغت عرب در مقابل غش می‌باشد. نصح که در مقابل غش است، یعنی اینکه سخن باید خلوص داشته باشد و از کمال خیرخواهی طرف و از سوز دل برخاسته باشد. آن کسی می‌تواند داعی الی‌الله و مبلغ پیام خدا باشد که سخنش نصح باشد، یعنی هیچ انگیزه‌ای جز خیر و مصلحت مردم را نداشته باشد. بدین جهت پیامبران به طور مستمر می‌گویند: «وانصح لکم» و اندرزتان می‌دهم. (اعراف- ۶۲)، «انا لکم ناصح» من برای شما خیرخواه هستم.(اعراف- ۶۸)، «انی لکما لمن الناصحین» من قطعا از خیرخواهان شما هستم.(اعراف- ۲۱) همه‌اش سخن از نصیحت خالصانه و مشفقانه است.

۳- پرهیز از تکلف

تکلف از نگاه مفسرین و اهل لغت یعنی به خود بستن و خود را به مشقت انداختن است. قرآن کریم در سوره ص آیه ۸۶ می‌فرماید: «ما اسئلکم علیه من اجرو ما انا من المتکلفین» من از شما بر این(رسالت پیامبری) هیچ مزدی نمی‌خواهم و من از متکلفین نیستم. یک وقت انسان خدای ناکرده چیزی را اعتقاد ندارد اما می‌خواهد اعتقادش را در دل مردم وارد کند. این درد بزرگی است و مصداق تکلف به حساب می‌آید. معنای دیگر تکلف که ابن مسعود و بسیاری از مفسرین دیگر هم گفته‌اند: «قول به غیر علم» است. یعنی غیر از پیغمبر و امام، شما هرکس دیگر را در دنیا پیدا کنید و بخواهید همه مسائل را از او سؤال کنید قهرا نمی‌داند. پس باید هرکسی حد خودش را بشناسد و چیزهایی را که نمی‌داند سعی نکند با اصرار و تکلف آن را به دیگران ابلاغ کند. ابن مسعود گفت: «قل ما تعلم و لاتقل مالا تعلم» آنچه را که می‌دانی بگو، و آنچه را که نمی‌دانی نگو، و با کمال صراحت اگر از شما سؤال کردند، بگو نمی‌دانم بعد این آیه شریفه را خواند، و ما اسئلکم علیه من اجرو ما انا من المتکلفین.

۴- تبشیر و انذار

تبشیر از مقوله تشویق یعنی مژده دادن است و انذار یعنی اعلام خطر کردن در مسیر حرکت است. این دو صفت در دعوت به دین حق و ابلاغ پیام الهی هر دو برای هدایت انسان ضروری است و هیچ‌کدام به تنهایی کافی نیست. تبشیر شرط لازم هست ولی شرط کافی نیست. انذار هم شرط لازم هست ولی شرط کافی نیست. انذار هم شرط لازم هست ولی شرط کافی نیست. اینکه به قرآن کریم سبع‌المثانی گفته می‌شود شاید یک جهتش این است که همیشه در قرآن تبشیر و انذار مقرون به یکدیگر است. در دعوت و ابلاغ پیام این هر دو رکن باید توأم باشد. اشتباه است اگر داعی و مبلغ تکیه‌اش تنها روی تبشیرها و یا انذارها باشد و بلکه جانب تبشیر باید غلبه داشته باشد و شاید به همین دلیل است که قرآن تبشیر را مقدم بر انذار می‌دارد: بشیرا و نذیرا- مبشرا و نذیرا.

۵- پرهیز از تنفیر(ایجاد نفرت در مخاطب)

تنفیر یعنی عمل فراری دادن. گاهی انسان می‌خواهد انذار کند، اما انذار را با تنفیر اشتباه می‌کند. انذار آن وقتی انذار است که عمل سائق را انجام دهد، یعنی واقعا از پشت سر، شخص را به جلو براند. ولی عمل تنفیر یعنی کار کردن که مخاطب را فراری دهد.

پیامبر اکرم(ص) وقتی معاذ ابن جبل را برای دعوت و تبلیغ مردم به یمن فرستاد به او توصیه فرمود: «یا معاذ! بشرولاتنفر، یسرولاتعصر» ای معاذ! برای تبلیغ اسلام می‌روی اساس کارت تبشیر و مژده و ترغیب باشد، کاری نکن که مردم را از اسلام فراری بدهی و متنفر کنی.(سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۳۷)

پیامبر(ص) نفرمود: «ولاتنذر» انذار نکن، چون انذار جزو برنامه‌ای است که قرآن دستور داده و با تنفیر تفاوت اساسی دارد.

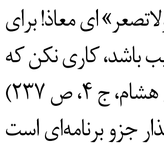

سلوک عارفانه

تأثیر حقایق عقلیه‌ای که به قلب وارد نشده است

ما همه داد از توحید می‌زنیم و حق‌تعالی را «مقلب‌القلوب والابصار» می‌خوانیم و «الخیر کله بیده» و «الشر لیس الیه» می‌سراییم ولی باز درصدد جلب قلوب بندگان خدا هستیم. اینها نیست جز اینکه اینها یا حقایق عقلیه‌ای است که قلب از آن بی‌خبر است و یا لقلقه‌های لسانی است که به مرتبه ذکر حقیقی نرسیده است.(۱)

۱- شرح حدیث جنود عقل و جهل، امام خمینی(ره)، ص ۵۳